

# سوڀرايگو

پريسيلا روٺ  
مهيار علينتقي



بيش نو

.....	سرشناسه
.....	عنوان و نام پدیدآور
.....	مشخصات نشر
.....	مشخصات ظاهری
.....	شابک
.....	وضعیت فهرست نویسی
.....	یادداشت
.....	موضوع
.....	موضوع
.....	موضوع
.....	شناسه افزوده
.....	رده بندی کنگره
.....	رده بندی دیویی
.....	شماره کتابشناسی ملی



ببینش نو

www.binesh\_no.com

تهران، پاسداران، بن بست کوکب،  
ساختمان بینش، پلاک ۱۲، واحد ۳۴  
تلفن: ۲۲۸۹۰۸۱۷

## سوپرایگو

پرئسیلاروٹ / مہیار علیئقی

.....	ترجمه
.....	طراح جلد
.....	صفحه آرایبی
.....	مصطفی مرادی آهنی
.....	چاپ اول
.....	ناظر چاپ
.....	چاپ
.....	تعداد
.....	قیمت

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه ناشر ممنوع است.

شابک: ۹۷۸۶۰۰۶۴۵۴۴۵۰



FSC  
FSC C079863



PEFC  
PEFC-COC-13-134

Paper from well managed forests  
and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع  
کامل مدیریت شده تهیه شده است.

## فهرست مطالب

درآمد.....	۹
جایگاه سوپرایگو در نظریه روان کاوی.....	۱۳
سوپرایگوی خود را در کجا میابیم؟.....	۲۴
سوپرایگوی بسیار خشن درون.....	۳۷
مفهوم روان کاوانه سوپرایگو.....	۴۳
درون فکنی و هم ذات پنداری: سوپرایگو چگونه شکل می گیرد...۴۵	۴۵
سوپرایگو: میراث دار عقده ادیپ.....	۶۲
تحولات روان کاوانه اخیر.....	۷۰
نتیجه گیری.....	۷۲



سید الگو



## درآمد

همه سوپرایگو دارند. اما همه آن را سوپرایگو نمی‌خوانند. بعضی آن را به نام وجدان می‌شناسند، یا حتی عذاب وجدان؛ بعضی آن را اخلاق می‌نامند. اما نامش هرچه باشد، نزد هر شخص موجود است. سوپرایگوی شما بیش از هر چیز در قالب صدایی در ذهنتان متجلی می‌شود که حتی وقتی هیچ کس جز شما بویی نمی‌برد، باز هم اجازه نمی‌دهد مرتکب کاری ناشایست (غیرقانونی، غیراخلاقی، خلاف راه مهربانی) شوید (البته همانطور که خواهیم دید، سوپرایگو منحصر به آن صدا نیست). به علاوه، وقتی تن به وسوسه می‌دهید و دست به کاری ناشایست می‌زنید، شما را تنبیه می‌کند... و گاه حتی وقتی کار ناشایستی نیز مرتکب نشده‌اید، باز هم شما را تنبیه می‌کند.

می‌توانید سوپرایگو را همان «وجدان» خود تصور کنید، اما مفهوم فرویدی «سوپرایگو»، به رغم اشتراک در بسیاری از خصایص و ویژگی‌ها، با مفهوم وجدان تناظر عین به عین ندارد. یکی از بزرگترین تفاوت‌ها میان ایده دیرینه‌سال

«وجدان» و امتداد روان کاوانه آن که «سوپرایگو» می خوانندش در این است که مفهوم سوپرایگو، ناظر به این معنی است که اغلب میان آنچه فرد در ساحت خودآگاه بر خود روا می دارد و آنچه سوپرایگو در عمل به او اجازه می دهد، ارتباط بسیار اندکی وجود دارد. یا به عبارت دیگر: ممکن است به شدت احساس گناه کنیم یا احساس مبهمی مبنی بر بد بودن خودمان داشته باشیم، بی آنکه چندان بدانیم چه کرده ایم که به چنین احساس ناخوشایند و گناه آلودی دچاریم. برای مثال اغلب افراد، حتی وقتی در عمل نمی توانند مصداقی از ارتکاب به عملی غیرقانونی در خود سراغ کنند، باز هم به هنگام سؤال و جواب در پذیرش فرودگاه ها یا وقتی مأمور پلیس آنها را برای یک بازرسی معمولی متوقف می کند، دستخوش اضطراب می شوند.

برای اینکه ماجرا را پیچیده تر از این کنیم، باید اشاره کرد که گاهی سوپرایگویمان صراحتاً در درون ما صحبت می کند: «بشین سر کارت، همین حالا! آنقدر که باید استراحت کردی!» یا «اگر یک شکلات دیگر خوردی، نخوردی!» یا «اگر ظرف های کثیف را روی میز بگذاری و بروی چیزی عوض نمی شود؛ باید وقتی به خانه برگشتی آنها را بشویی. پس قبل از اینکه بروی ظرف ها را تمیز کن!» گاهی سوپرایگو



تنبیه‌گرت‌تر از اینهاست: «عجب آدم چندش‌آور سنگدلی هستی که با خواهرت آنطور رفتار کردی؛ تو واقعا آدم چندش‌آور و سنگدلی هستی» و گاه قساوت و تنبیه‌گریش حد و اندازه نمی‌شناسد: «تو چنان رذل و چندش‌آوری که در تصور نمی‌گنجد. تو شایسته دوستی و عشق هیچ کس نیستی. تو فقط لایق خفت و نکبتی و بس». اینها انحنائی است که سوپرایگو از خلال آنها رفتار ما را هدایت کرده یا از درون به ما حمله می‌کند.

از سوی دیگر، از آنجا که داشتن چنین صدایی در درونمان بسیار دردناک است، به لطایف‌الحیل کاری می‌کنیم تا این صدا را به گونه‌ای ادراک کنیم که گویی (منشأ آن) در افرادی دیگر قرار دارد: «خواهرم به خاطر اینکه اندکی به او بی‌مهری کردم از من متنفر است - او بیش از حد حساس است و بسیار آدم سردی است و همیشه کاری می‌کند که از خودم بدم بیاید». «یک‌بار نشد که رئیس‌م مرا به تأخیر متهم نکند». «می‌دانم که وقتی آنها مرا در حال خوردن شکلات می‌بینند، با خود فکر می‌کنند من چاق و نفرت‌انگیزم». سوپرایگوی ما به کرات ما را به انجام کاری هدایت یا از دست‌زدن به کاری دیگر منع می‌کند و ما هیچ از این فرایند خیر نداریم؛ شاید تنها بدانیم که چیز غیرقابل توضیحی در درونمان می‌گذرد: «نمی‌دانم چرا،

اما دل و دماغ شرکت در آن مهمانی را ندارم!» «نمی‌دانم... تا وقتی تمام تکالیفم را انجام نداده‌ام آرام نمی‌گیرم!» «من از اینکه ماهی کوچکی در حوضچه‌ای محقر باشم بسیار هم خوشحالم؛ آرزوهای بزرگ سهم من نیستند!» در تمام این برهه‌ها، سوپرایگوی ما صامت یا نامرئی - یا به قول روان‌کاوها - ناخودآگاه است و متوجه اثری که بر ما دارد نمی‌شویم. اما واقعیت این است که در چنین مواردی، سوپرایگو به قوت بر احساسات، آرزوها و رفتارمان تأثیر می‌گذارد.

در این جستار به تبیین چیزی می‌پردازم که روان‌کاوها از «سوپرایگو» مراد می‌کنند و می‌کوشم تا نشان دهم که چرا سوپرایگو، مفهومی کارآمد و مهم است. برای آنکه نشان دهم سوپرایگو در کجای نظریه روان‌کاوی جای می‌گیرد، نخست به بررسی دو الگوی کارکرد ذهنی می‌پردازم که از سوی فروید مطرح شد. سپس این پرسش را پیش می‌کشم که «آیا وجود سوپرایگو ضرورت دارد؟» (چرا باید سوپرایگو داشته باشیم؟ آیا بدون سوپرایگو راحت‌تر نیستیم؟). در ادامه به بحث درباره مواردی می‌پردازم که به اختصار در اینجا طرح شده‌اند: سوپرایگو چه جور چیزی است؛ وقتی از درون به ما می‌گوید چه کنیم و چه نکنیم، چه حس و حالی برایمان رقم می‌زند و چگونه برون‌فکنی می‌شود که بر اثر آن، حس می‌کنیم دیگران

به قضاوت ما نشسته و از ما انتقاد می کنند؛ یا حتی ما چگونه سوپرایگوی خود را متوجه دیگران می کنیم تا در مورد دیگران قضاوت کند و با این کار، خود را از سببیت و سختگیری آن در امان نگه می داریم. به علاوه این سؤال را نیز طرح می کنم که: «نشانه های فعالیت ناخودآگاه سوپرایگو کدامند؟».

در پایان، بحثم را با سرمنشأ سوپرایگو و وقایع دوران کودکی که به تکوین یک نهاد درونی منتقد و قضاوت گر می انجامد به پایان می رسانم و به بررسی بعضی دیدگاه های متفاوتی می پردازم که روان کاوان معاصر درباره منشأ سوپرایگو طرح کرده اند.

### جایگاه سوپرایگو در نظریه روان کاوی

سوپرایگو بخشی از دومین و آخرین نظریه فروید درباره چگونگی کارکرد ذهن است. نخستین نظریه فروید با نام «الگوی توپوگرافیک» یا مکان نگارانه شناخته می شد و ذهن را به دو ناحیه تقسیم می کرد: ناحیه خودآگاه/پیش خودآگاه که تمامی افکار و احساساتی را در بر می گیرد که عجلالتا نسبت به آنها آگاهیم یا می توانیم بدون زحمت از آنها آگاه شویم؛ اگر با همین استعاره پیش برویم، باید بگوییم ناخودآگاه در زیر آن قرار دارد و که بسیار عظیم تر است و سرشار از رانه ها و

تکانه‌هایی است که نمی‌توانیم شناخت مستقیم و بلاواسطه‌ای از آنها داشته باشیم. فرض بر این بود که این رانه‌ها و تکانه‌ها فطری و غریزی هستند و در پی ارضای آنی - نظیر ارضای نیاز به خوردن، آشامیدن و ارضای جنسی. به علاوه، آنها با وجه دیگر وجود ما که شامل رفتارهای جامعه‌پسند آموخته‌شده است، تعارض دارند و شکاف میان این دو حوزه ذهن نیز از همین جا سر بر می‌آورد: ناخودآگاهی که برای ارضای تکانه‌هایش فشار می‌آورد و بخش خودآگاه، منطقی و جامعه‌پذیر ذهن که عاملی نقاد در خود دارد که ارضای این آرزوها را ممنوع می‌سازد. ما نمی‌توانیم مستقیماً شاهد آرزوهای ناخودآگاه باشیم، اما می‌توانیم ببینیم که چگونه این آرزوها راه خود را دور از چشم نهاد نقاد باز می‌کنند و به شکلی غیر مستقیم، خود را در رفتارمان آشکار می‌سازند: یعنی از راه «اشتباه‌ها» یمان، جوک‌هایمان، رویاهایمان و دردسر سازتر از همه، نشانه‌های نور تیکمان.

طرح الگوی توپوگرافیک که بر حسب آن، تعارض میان ساحت خودآگاه (از جمله آن دسته از افکار و آرزوهایی که در حال حاضر خودآگاه قرار نیستند، اما به محض اینکه توجه ما به آنها معطوف شود، می‌توانند در میدان آگاهی قرار بگیرند - فروید این ناحیه اخیر را «پیش - خودآگاه» می‌خواند) و ساحت

ناخودآگاه قرار دارد، برای تحریک کنجکاوی و عطف توجه در راستای بررسی این پهنه وسیع ذهنمان، که تأثیری عمیق و اغلب ناشناخته بر رفتار و افکارمان دارد، بسیار مفید افتاد.

الگوی توپوگرافیک دو مشکل عمده داشت: نخست اینکه فرض می‌کرد آن عامل نقاد - یعنی آن بخش از ذهن ما که تعیین می‌کند اجازه آگاهی از چه چیزهایی را داشته باشیم - نیز بخشی از ذهن خودآگاه است. معنای این نکته آن است که آن عامل نقاد، علی‌التعریف می‌بایست عاملی معقول و منطقی باشد و در نقطه مقابل امیال و خواسته‌های غریزی قرار بگیرد. اما فروید و پیروانش به زودی دریافتند که در اغلب موارد، به نظر می‌رسد بیماران با یک عامل نقاد ناخودآگاه روبرو هستند. آنها نمی‌دانستند که از درون مورد انتقاد واقع شده یا تنبیه می‌شوند، اما به انحاء مختلف، درگیر رنج و حرمانی بودند که به وجود چنین عامل درونی ناخودآگاهی اشاره می‌کرد. در واقع فروید معتقد بود که بیماران، اغلب با نیازی ناخودآگاه به تنبیه شدن نزد او می‌آیند. برای مثال، به نظر می‌رسید که بعضی از بیماران همزمان با بهبودی و فراغت از نشانگان مرضی دردناک، عمیقا معذب می‌شدند؛ گویی بابت درمان و حصول بهبودی احساس گناه می‌کردند و عجباً که انگار با رنج و عذاب خوش‌تر بودند.